

تحلیلی بر تاثیر پذیری شخصیت زن در تفکر مولانا

هادی عباس نژاد خراسانی^۱، حسین منصوریان^۲

^۱ دانشجوی دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم شهر

^۲ دکتری زبان و ادبیات فارسی و دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم شهر

چکیده

مولانا عارفی است که اشعار اجتماعی او با محیط پیرامون وی، رابطه‌ی تنگاتنگی دارد. از آنجایی که مخاطبان اشعارش مردم جامعه هستند، بنابراین به مقتضای فهم و بینش آنان و برای القای بهتر، مقداری از بینش‌ها و تفکرات متفاوت درباره‌ی زنان در مثنوی معنوی او انعکاس یافته است. نگاه مولانا به زن نگاهی نسبی و دوسویه است. گاه زن در آثار او پلی است از عشق مجازی به عشق حقیقی و نمایشگر جلوه‌ی جمال و جلال حق تعالی که به راستی مقصود او را از خلقت زن بیان می‌دارد، به گونه‌ای که همواره در زندگی خصوصی خویش زنان را تقدیس نموده است. گاهی نیز زن در اشعار او تنها به صورت رمز و تمثیلی برای درک بهتر پیام در نقش‌های نمادین پست آورده می‌شود که با حضورش مفاهیم اخلاق بزرگی را می‌توان پند گرفت. نگارنده این مقاله به سهم و توان خود کوشیده است تا توجه خاص مولانا را به دیگر جنبه‌های شخصیتی زن از جمله: نفس، عشق، ازدواج، نقش مادری و میزان تاثیرپذیری آن بر اندیشه و تفکر وی را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: زن، شخصیت، مولانا، بررسی.

مقدمه

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲ ق) فرزند بهاء ولد از مشایخ صوفیه در دوران طفولی به همراه پدر از بلخ مهاجرت کرده و در قونیه اقامت گزید. بی‌شک اثر جاودانه‌ی او یعنی مثنوی از مهمترین کتاب عرفانی، تعلیمی، اخلاقی و دینی او محسوب می‌شود که در خلال محتوای عرفانی آن به موضوعاتی چون آداب اخلاقی و اجتماعی روزگار او، روابط مرد و زن، عقاید و باورهای عرفی و عامی درباره‌ی زن، قصه‌ها و حکایت‌های رایج، هزل و تعلیم، لطیفه و طنز، داستانهای عبرت‌آموز قصه‌های عامیانه می‌پردازد و به طور کلی فرهنگ عمومی هفتم هجری می‌باشد.

بررسی جایگاه زن در تفکر مولوی، به خصوص در مثنوی ازین نظر ارزشمند است که او شاعر و عارف و یا شخصیتی تاثیرگذار بوده و مثنوی معنوی او بازتابی از فضای فرهنگی و اجتماعی سده هفتم هجری قمری و فضای فکری وی است.

با نگاهی جامع و با هدف دست یافتن به درک درست از حکایت‌های مثنوی مولانا می‌توان از حضور زنانی با شخصیت‌های متفاوتی دست یافت. زنانی که از طبقات مختلف اجتماعی جامعه‌ی عصر مولانا وجود داشته و یا مولانا حکایتی از آنها شنیده و یا بازآفرینی آنها از جامعه‌ی دوران خود تصویری روشن ارائه داده است. «۶۰ شخصیت زن توصیف شده در مثنوی، گاهی در نقش شخصیت اصلی داستان و گاهی در نقش‌های فرعی ظاهر می‌شوند. حکایت‌های مثنوی بازتاب جامعه‌ی آن است که همه در آن حضور دارند: پادشاه، خلیفه، حاکم، قاضی، فقیه، فیلسوف، اهل مدرسه، زاهد، مودن، واعظ و ...» (طهماسبی، ۱۳۸۹: ۲۷۱-۲۸۹)

زن در منظومه‌ی ایرانی

زن در جامعه ایرانی به تناسب موقعیتی که در آن قرار داشته است، چنانکه شایسته بود، مورد توجه یا مهر زیاد قرار نگرفته است. اینکه نگاه به زن در قرون گذشته توأم با بدبینی و از روی حقارت بوده است، جای شکی نیست. در منظومه‌ی حماسی، زنان اغلب مقهور و قهر روزگار کارزار بوده و آثار منفی روانی جنگ، بیشتر زنان را مسخر خویش می‌سازد. متاسفانه در اکثر جنگ‌ها چه حماسی و چه غیر آن، این زنان بودند که بعد از جنگ به اسارت رفته و متحمل آسیب‌های روحی فراوان شده‌اند.

کارکرد زن در منظومه‌های غنایی بیشتر در نقش معشوق جلوه‌گر است. حضور زن در آثار هنری، لطافت و سرزندگی خاصی به آنها می‌بخشد. به ویژه اگر این حضور با خصوصیات بارز و مهم زن یعنی زیبایی، عشق، غیرت و ... همراه باشد. بی‌شک تحقق این امر در منظومه‌های غنایی چشمگیرتر است.

باز آفرینی و هویت بخشی زنان در منظومه‌های عرفانی به ویژه در بخش حکایت‌ها، از نگرش مثبت برخوردارند. «در ادبیات شاعرانه و غنایی و عرفانی ما، از آنجا که باز صحنه‌ی غلبه ذهن بر رفتار است، تقدس و ستایش زن در پوششی دگرگون شده وجود دارد. گواه آن حجم عظیم اشعار عاشقانه و توصیفی است که در سرزمین‌های دیگر کمتر می‌توان نظیرش را یافت و یا نفس تقدس مادری در انگاره همگانی، بی‌آنکه مادران هیچ‌گونه حقوق و امتیاز ویژه‌ای در قبال این تقدس داشته باشند.» (لاهیجی، ۱۳۷۱: ۴)

البته باید یادآور شویم که در ایران باستان زن از مقام ارجمندی برخوردار بوده است. چرا که زن در کنار مرد، در تمام شئون زندگی برابر بوده است. چنانکه «زنان افزون بر تاریخ، در شکل‌گیری اسطوره نیز نقش‌های بسزایی داشته‌اند. چراکه در جایگاه بسیاری از خدا بانوان از جمله آتنا، (خدا بانوی خرد و حرفه و پشتیبان بسیاری از قهرمانان مذکر بود) و آتلانتا (زنی فانی که در شکار و دوندگی فوق‌العاده بود)، هستیا (خدا بانوی آتشکده) و ... ظاهر می‌شدند.» (بولن، ۱۳۷۳: ۳۳۶).

نکته دیگر که نباید از آن غافل شد، اینکه از علّت‌های مهم زن ستیزی در ادبیات، مردانه بودن جامعه و رواج عقاید نادرست و باورهای غلط درباره ی زنان است. با توجه به این «برخورد منفی شاعران را با زن نباید زیر سوال برد؛ زیرا شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان، این موقعیت را برای زن به وجود آورده است شاعران نیز خود به خود تحت تاثیر شرایط زمان و اجتماع خود بوده‌اند. تفکر منفی آنها نسبت به زن، احساس و عقیده شخصی آنها نبوده است، بلکه تفکر حاکم زمانه ی آنها بوده است.» (خاقانی، ۱۳۷۶: ۱۴)

دیدگاه مولانا درباره ی زن

صوفیان و عرفا، دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به زن دارند. برخی از آنان زن را دستیار شیطان دانسته اند. برخی از آنان مجالست با زن را دوری از حق دانسته‌اند. عارفان هم با پیروی از سیره ی پیامبر، وجود زن را در زندگی امری خطیر دانسته‌اند و فرجام سخن اینکه عده‌ای هم از عرفا، وجود زن را نشانه‌ای از رحمت الهی دانسته‌اند.

با نگاه کردن عمیق به مسئله زن در عرفان متوجه می‌شویم، عرفان نه احتراز و پرهیز از زن است، بلکه سراسر اعتلاء، تطهیر و تذهیب زنانگی است. به عبارت بهتر با تصفیه ی عشق زمینی و پالایش گوهر زنانگی و نه انصراف از زن، زمینه‌ای برای شناخت و تاکید شئون و تکریم و گرمی داشت وی از نظر عرفان متجلی است.

از نظر عرفا، زن معطی سعادت است نه از راه فلسفه و حکمت، بلکه به یمن وجودش و به حقیقت هستی بخش خود. چرا که زن با عشق و محبت خود می‌تواند مرد را به معراج یا ابتدال کشاند.

مولانا عارفی است که نمی‌توانست زن را نادیده بگیرد. او چون صوفیان باطنیه، زنان را مخفیانه به اجتماعات قبول نمی‌کرد، بلکه بی‌پروا محصور ماندن زنان را کاری عبث می‌شمرد. او برای زنان برتری قایل بود و با زندگانی خود ثابت کرد که نظراتش از تفکر سالم او نشأت گرفته است. در دوره اوزنان مریدان فراوان او بودند. زمانی که او به مجلس سماع زنان رفته و در حال سماع، از جانب آنها گلباران می‌شد و مورد لطف و عنایت آنها بوده است. مولانا همیشه به آنان یادآور می‌شد که باید باعظوفت و پاکی خود خانواده های محکم و استوار داشته باشند و آنها را به پاکدامنی دعوت می‌نمود؛ بنابراین «دیدگاه مولوی درباره ی زن ... همچون دیگر شاعران محصول زمان، مکان و مناسبات اجتماعی و فرهنگی است که در آن زیسته و توانسته است تلفیقی از تجربه زیسته، اندیشه و جهان بینی خود را مکتوب کند.» (کراچی، ۱۳۹۳: ۹۷)

از نظر مولانا، به والایی رسیدن و سیر مدارج ترقی برای یک مرد، در گرو خوار داشتن زن نیست. عروج و جولان روح یک انسان نباید موجب ایجاد فاصله بین او و همسرش باشد و او را از همدلی و همدردی با او دور کند. با توجه به این مولانا زن را به عنوان عنصری اجتماعی پذیرفته بود و معارض پوشیدگی دور ماندن او از اجتماع بود. با توجه به این «مولانا جدای از عصر خود شخصاً به زن نگاهی انسانی و محترمانه داشته است. چنانکه صریحاً با محصور ماندن زنان مخالفت می‌ورزیده است.» (زمانی ۸۷۵: ۱۳۸۹)

شاید بیشتر افراد در نگاه ابتدایی، تصور کنند که زن در آثار مولانا، تنها نمادی از نفس گمراه کننده است؛ اما در حقیقت آنچه از بررسی این پژوهش و مقاله به آن می‌پردازیم، از نگاه نسبی مولانا به جایگاه زن حکایت می‌کند. به گونه ای که اگر زن در جایی خطاکار محسوب می‌شود، در جایی دیگر وجودش پلی برای رسیدن به حق تعالی تلقی شده است. مولانا ضمن تمثیلی در فیه مافیه بیان می‌کند که برتری مرد در زندگی به وجود زن است: «همچنان که مردی زنی خواسته باشد مالدار که او را گوسفندان و گله ی اسبان و غیره باشد و این مرد تیمار داشت آن گوسفندان و اسبان می‌کند و باغ ها را آب می‌دهد. اگرچه به آن ها خدمت ها مشغول است، مزه ی آن کارها از وجود آن زن دارد که اگر آن زن از میان برخیزد، در آن کارها هیچ مزه نماند و سرد شود و بی جان نماید.» (مولوی، ۱۳۸۸: ۲۲۷)

نگاه مولانا به زن نگاهی نسبی و دوسویه است. گاهی زن در اشعار او تنها به رمز و تمثیلی برای درک بهتر پیام در نقش های نمادین است آورده می‌شود که البته با حضورش می‌توان مفاهیم اخلاقی بزرگی را پند گرفت. چنانکه گاهی مرد سمبل عقل کامل و در جایی سمبل زاهد نما بی ضعیف النفس با امرکننده به بدی است.

مولانا برای بیان افکار و اندیشه های عرفانی خویش معمولاً از حکایت و داستان بهره می گیرد و در ضمن حکایت، نظریه های خویش را ارایه می کند. «مولانا یکی از چهره های ارزشمند ادبیات ایران و استاد بی نظیر شعر صوفیانه است و از کسانی است که می توان او را یکی از بنیانگذاران ادبیات ایران با تمام خصوصیات آن دانست». (گولپینارلی، ۱۳۸۲: ۵۵۴). اینک به برخی از عواملی که باعث شده است که شخصیت زن از نظر مولانا برجسته شود، از قبیل زن و نفس، زن و عشق، زن و ازدواج و زن و نقش مادری را به طور خلاصه نام می بریم:

۱- زن و نفس

در قرآن کریم از زنانی نام برده شده که دارای شخصیت های متفاوتی هستند از جمله: حضرت مریم (ع) که درآیین مسیحیت خدمتگزاری صادق به پروردگار است. زلیخا همسر پتیار که بیشتر شاعران او را نماد نفس می دانند، اما سرانجام پالایش می شود. بلقیس که نقشی کمرنگ تر دارد. اما این زنان در آثار مولانا، نمادی از روح دوستدار و عاشق هستند. واژه نفس در معنای مطلق، همواره به عنوان مرکز غرایز معرفی شده، یعنی نیروهای پست و حقیری که در باطن انسان است. «نفس در واقع به زنی بد تشبیه می شود که براساس نظریه ی صوفیان همواره تمایل به بدی دارد. در این نقش، نفس زنانه می تواند پاسخی به دنیا باشد که آن نیز مونث است». (شمیل، ۱۳۸۱: ۲۳)

عقل را شو دان و زن را حرص و طمع این دوظلمانی و منکرعقل و شمع
(مولوی، ۱۳۷۴: ۱۳۳)

اینجاست که مولانا در مثنوی معنوی، از نفس به عنوان مادر بشر و از عقل به عنوان پدر یاد می کند. چنان که در ابیاتی از دفتر چهارم مثنوی معنوی او، از پدر به عنوان عقل و مادر سرشار از اغماض در فرستادن طفل به مدرسه سخن می رود:

خود صلاح اوست آن سر کوفتن	تا رهد جان ریزه اش زآن شوم تن
و استان از دست دیوانه سلاح	تا زتو راضی شود عدل و صلاح
چون سلاحش هست و عقلش نه ببند	دست او را ورنه آرد صد گز ند

(مولوی، ۱۳۷۴: ۵۹۸)

تقریباً همه ی قهرمانان زن داستانهای عرفانی در آخر نمادی از نفس به شمار می روند، اما با توجه به اولین حکایت مولانا در داستان کنیزک و زرگر که در ابتدا کنیزک ناپاک و وابسته به عشق دنیایی (زرگر) است، در نهایت با پاک کردن خویش از عشق دنیایی، لایق شاه (نماد حق تعالی) می شود. می توان نتیجه گرفت مولانا براین باور است که زن می تواند در طریق عالی تکامل یابد.

درپاره ای دیگر از مطالب، برخی زنان را همچنان جلوگر نفس و همین امر را نیز سبب نمودار شدن دنیا، در برابر مردان می دانند. چنانکه مولانا نیز در دفتر ششم، به توصیف این زن می پردازد:

پیش رو آینه بگرفت آن عجوز	تا بیاراید رخ و رخسار و پوز
چند گلگونه بمالید از بطر	سفره رویش نشد پوشیده تر
عشرهای مصحف از جا می برید	می بچسفانید بر رو آن پلید
تا که سفره روی او پنهان شود	تا نگین حلقه خوبان شود

(همان، ۱۳۷۴: ۹۴۶)

البته بحث ((زن - دنیا)) را به شکل های دیگر می توان دید. چنانکه مولانا بیشتر از موضوع پرنده استفاده می کند و با توصیف رنج های آن ((شاهین - روح)) که در ضمن حکایتی از مثنوی، به دست پیرزن عجوزه ای گرفتار می شود. پیرزن ناخن و پره های او را به میل خود می پیراید و سعی در تربیت او دارد. نهایت اینکه با سرپیچی شاهین از خوردن تتماج (نوعی آتش)، غذای داغ را بر سر حیوان بیچاره می ریزد.

آب تتماجش نگیرد طبع باز زال به نرنجد شود خشمش دراز
از غضب شربای سوزان بر سرش زن فرو ریزد شود کل مغفرش
(مولوی، ۱۳۷۴: ۶۴۹)

«در این حکایت هامان و همه ی هوی پرستان به پیرزنی کودن تشبیه شده اند که به احوال و طبایع بازشکاری وقوف ندارند و در حق او جفا می دارند». (زمانی، ۱۳۸۷: ۷۴۶/۴).

به راستی چگونه ((زن - دنیا)) می تواند حتی نیازهای یک پرنده را حدس بزند؟
تصاویری به این شدت منفی درباره ی زن چنان رواج داشت که اگر پیامبر اکرم (ص) ازدواج را سنت قرار نداده بود، قطعاً تعداد راهبان بسیار می شد. تا جایی که مولانا هم با وجود خوشبختی اش در زندگی خود، سخنانی برای گفتن دارد. چرا که او تحمل زنان را کاری دشوار و تنها برای مردان نیرومند در نظر می گیرد. بدین ترتیب کسی که خود را قادر به رویارویی با این مشکلات نمی داند، بهتر است تجرد پیشه کند. مولانا براین مبنا توصیفی از زندگی زوجی عارف ارائه می دهد. او در داستان شیخ خرقان، همسر او را در نهایت بدطینتی توصیف می کند. به گونه ای که شیخ با تحمل او توانسته است مار زهرآگین را تازبانه و شیر خشمگین را مرکب خویش قرار دهد. البته به نظر می رسد، در ذهن مولانا چنین زنی از جایگاه بلندی در زندگی شیخ برخوردار بوده است؛ زیرا با رفتار خود پلی برای تعالی و نردبانی برای ترقی شیخ شده است:

که انبیا رنج خسان بس دیده اند از چنین ماران بسی پیچیده اند
چون مراد و حکم یزدان غفور بود در قدمت تجلی و ظهور
(همان، ۱۳۷۴: ۹۸۲)

پس نتیجه می گیریم که در بحث عشق هدف مولانا چیزی دیگری است. توضیح اینکه معشوق، همان آسمانی و ازلی است و به عبارتی بهتر «آدمی براصل و ذات اشیاء عشق می ورزد نه برصورتیهای ظاهری، زیرا این نقش ها فرعی و اعتباری است. در واقع عشق موجب پدیدآمدن تکثر صور است...». (دین لوئیس، ۱۳۹۰: ۵۱۵)

۲- زن و عشق

عشق «دوست داشتن افراطی، شیفتگی، دلدادگی و دوستی مفرط و واقعی، یکی از عواطف که مرگب است از تمایلات جسمانی...». (علوی، ۱۳۸۹: ۵۰۴)

عشق موضوعی است که از ابتدا با زن پیوندی تنگاتنگ داشته است. شاعران فارسی زبان و غیرفارسی زبان، پای زن را از ابتدا با موضوع عشق به شعر باز کرده اند. لیلی، عذرا، شیرین و ... نمونه هایی از این دست هستند. پدیده عشق، به ویژه در نگاه اول را شاید دست کم تا حدودی بتوان با نظریه ی مادینه روان یونگ توضیح داد؛ بنابراین «ما معمولاً جذب افرادی از جنس مخالف می شویم که ویژگی های خود درونی خودمان را نشان می دهند. در ادبیات یونگ شخصیت هایی چون هلن تروآ، بنا تریس دانته، حوآی میلتون را تجسم مادینه روان می داند». (گرین و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۸۳)

در نظر مولانا، حقیقت عشق پاک و منزّه است و نباید آن را اضافه با مظاهر غیرباقی و فانی نمود. او درباره ی مصائب عشق می گوید:

چون به عشق آیم خجل باشم از آن
لیک عشق بی زبان روشن تر است
چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت
(مولوی، ۱۳۷۴: ۱۷)

هرچه گویم عشق را شرح و بیان
گرچه تفسیر زبان روشن گرس
چون قلم اندر نوشتن می شتافت

لیلی و تمامی زنانی که در ادبیات به عنوان معشوق هستند، در ادب عرفانی نمادهایی مکتوم به شمار می روند و تجلی بخش ذات حق تعالی می شوند که عارفان و عاشقان او در حسرت جلوه های جمال و جلالش از خود بی خود گردیده اند. مولانا مسئله نوازش کردن سگ لیلی را توسط مجنون مطرح می کند و بیان می کند چون عاشق در اینجا معشوق را در نقطه اوج سلوک می بیند، بنابراین سگ کوی او را به مانند سگ اصحاب کهف التیام آور و همراه خویش می پندارد:

همچو مجنون کو سگی را می نواخت بوسه اش می داد و پیشش می گذاخت
گرد او می گشت خاضع در طواف هم جلاب شکرش می داد صاف
(همان، ۱۳۷۴: ۳۵۹)

اصولا در ادبی، ات فارسی تفاوتی عمده میان نگرش شاعران عرفانی و غیر عرفانی به زن وجود دارد و نگرش مولانا از این تفکر محل درنگ است. پاک تر از لیلی در میان شخصیت های شعر عاشقانه وجود ندارد. نکته جالب اینجاست که او از زیبایی دلفریب هم برخوردار نیست. در حالیکه زیبایی معشوق در اشعار عاشقانه نقش بسزایی دارد:

ابلهان گفتند مجنون را زجهل حسن لیلی نیست چندان هست سهل
بهتر از وی صد هزاران دلربا هست همچون ماه اندر شهر ما
(مولوی، ۱۳۷۴: ۸۴۸)

این تلقی عرفانی از لیلی که سرآمد نوع زن در مقام معشوقه است، فارغ از تمایلات جسمانی و صرفنظر از جنسیت اوست. او با ویژگی های دیگری، مظهر و نماد حق شده است. البته مولانا به مخاطبان خود تفهیم می کند که این نمادپردازی، نباید موجب دور شدن آنها از توحید گردد؛ زیرا نماد اصالت و استقلال از خود ندارند و مقصود اصلی در به کار بردن نماد، مدلول نماد است. به تعبیری دیگر، معشوقان از جمله لیلی پرده ای برای نمایش حق هستند و نباید فراموش کرد که بنای اصل وحدت عشق و عاشق و معشوق، هر چه هست خداوند است و جز او در عالم وجود نیست:

چون که بحر عشق یزدان جوش زد بر دل او زد ترا بر گوش زد
(همان، ۱۳۷۴: ۸۴۹)

تمام ماجرای لیلی و مجنون در آثار مولانا با مفاهیم عرفانی و عشق الهی پیوند می خورد و با شور و اشتیاقی ویژه تاویل می شود و از این راه، معنوی ترین حضور زن در آثار او پدیدار می شود.

مولانا با طرح چنین داستان عشقی لیلی و مجنون به این نتیجه می رسد که از زبان مجنون به ما بگوید:

«پدیده هایی که شما می بینید، اگر در ارتباط با معشوق واقعی باشد، چهره دیگری دارند و ارزش دیگری به جا می گذارند تا تو باید بکوشی بت نفست را که فریفته ظواهر است بشکنی و آن را در آتش عشق واقعی بسوزانی تا بتوانی با پشت سر گذاشتن صورت های مجازی، صورت واقعی پدیده ها را ببینی». (حق شناس، ۱۳۸۸: ۳۵/۱)

مولانا عشق های صورتی و مجازی را نمی پسندد و او عشق را حقیقی می داند. چنانکه همایی هم به نظر مولانا احترام می گذارد و می گوید: عشق صورتی در صورتی آستن عشق حقیقی الهی است که حالت مرآتیت و به قول علما جنبه ی «مابه ينظر» داشته باشد نه جنبه «مافیه ينظر».

(همایی، ۱۳۶۹: ۸۲۵/۲)

بنابراین ذکر حکایت های عشقی در مثنوی مولانا از جمله قصه عشق پادشاه و کنیزک، عشق شهزاده به عجز کابلی، عشق شهزادگان قلعه ذات الصور و ...؛ که سرانجام به عشق پاک منجر می شود، گذر از عشق مجازی به حقیقی است. "مع هذا در انسان عشقی هم هست که ناشی از ماهیت انسانی اوست و نه فقط در قیاس با عالم حیوانی، بلکه در قیاس با عالم ملایک و اقلیم مفارقات و مجردات هم مایه ی امتیاز اوست... (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۴۹۵/۱)

با وجود این بحث عشق از منظر عرفا در حکایت های عرفانی و تمثیلات، برخلاف آن چیزی است که ما زمینی فکر می کنیم. به عبارتی بهتر:

عشق حق را گزین و ایمن شو مشمر غیر عشق را یک جو

چون که گردی سوار عشق، بران خورش سوی رستم عالم جان
(سلطان ولد، ۱۳۸۹: ۳۳۱)

۳- زن و ازدواج

در قرآن کریم به مسئله‌ی زوجیت اشاره شده است. توافق اخلاق در زناشویی امری مهم است. مولانا به لزوم هماهنگی مرد و زن در زندگی اشاره دارد؛ زیرا آنان یار و همدم یکدیگرند و با هم‌فکری هم زندگی ایده‌آل خواهند داشت. اتحاد اخلاقی در زندگی زن و مرد بسیار مهم است. چرا که فقط آن را شرطی مستحسن در ازدواج شمرده‌اند که بر اساس آن جفت، یعنی زن و مرد که هم کفو و هم خو باشند تا اختلاف و تضاد پیش نیاید. «هر امتداد تاریخ میان انسانها، اختلاف فراوانی در ارزیابی زن و مرد روی داده و دسته‌بندی‌هایی شکل گرفته است، ولی از نظر اسلام و منطقی علمی که تجربه‌ی خارجی نشان می‌دهد، این نتیجه برای ما بدیهی است که هر دو جنس انسان، همان موجودند که در بیان او ادبی نهایت سعادت و شقاوت نوسان دارد و از نظر حقوق اسلام هر یک از دو جنس برای خود وظایفی دارند که بتوانند با انجام آن وظایف در تشکیل خانواده و جلوگیری از متلاشی شدن آن که اساس اجتماع است، سهم مشترک داشته باشند». (مطهری، ۱۳۶۹: ۵)

مولانا در مثنوی چندین بار به مسئله‌ی جفت بودن پدیده‌ها، اشاره می‌کند و همه‌ی آن‌ها را ناشی از حکمت حق می‌داند؛

جمله اجزای جهان زآن حکم پیش جفت جفت و عاشقان جفت خویش

هست هر جز وی ز عالم جفت خواه راست همچون کهربا و برگ کاه

آسمان مرد و زمین زن در خرد هرچه آن انداخت این می پرورد

(مولوی، ۱۳۷۴: ۵۱۹)

مولانا اعتقاد دارد، آسمان و زمین هم مانند زن و شوهر از هم لذت می‌برند و اگر این گونه نیست، چرا زمین در آغوش آسمان است؟ و هر یک از این دو بدون دیگری بی‌حاصل است و این جفت بودن و کشش آنها به یکدیگر است که موجب ادامه‌ی حیات و شریان هستی می‌گردد:

بی زمین کی گل بروید وارغوان؟ پس چه زاید ز آب و تاب آسمان؟

میل اندر مرد و زن حق زآن نهاد تا بقا یابد جهان زین اتحاد

شب چنین با روز اندر اعتناق مختلف در صورت، اما اتفاق

(همان، ۱۳۷۴: ۵۱۹)

مولانا رابطه‌ی مرد و زن را به آب و آتش تصور می‌کند. چرا که زن به مانند آتش تشبیه شده است و با حرارتش، مرد را که مانند آب است بخار شده و به هوا می‌رود. و عکس همین تصویر که مرد همانند آب است بر زن که آتش است پیروز است که به نظر بهترین تشبیه را مولانا انجام داده است:

آب غالب شد بر آتش از نهیب آتشش جو شد چو باشد در حجیب

چونکه دیگی درحایل آمد هردو را نیست کرد آن آب را کردش هوا

ظاهرا برزن چو آب ار غالبی باطنا مغلوب و زن را طالبی

این چنین خاصیتی در آدمیست مهر حیوان را کمست آن از کمیست

(مولوی، ۱۳۷۴: ۱۱۳)

بنابراین نتیجه می‌گیریم که مولانا در مخالفت با محصور ماندن زن، ابیات بالا را سروده است و برتری او را اثبات کرده است.

۴- زن و مادر

کارکرد زن در ادبیات تعلیمی و عرفانی، بیشتر در نقش مادر جلوه گر است. معمولاً زن در ادبیات حماسی برای زادن پهلوان و در ادبیات غنایی برای معشوق واقع شدن، پا به عرصه ی داستان می نهد.

بنابراین عشق گسترده در اثر مولانا با نماد مادر نمایش داده می شود؛ زیرا عشق همان مادری است که پیوسته فرزند خویش را حمایت می کند و او را سیراب شیر خویش می سازد. چنانکه در دفتر اول پیوسته براین نکته تاکید دارد که چه کسی است دوست نداشته باشد از سینه ی رحمت الهی شیر بنوشد...! پس او رحمت را همچون مادر یا دایه قرار می دهد و چنان است که در جایی دیگر نزدیکی مراد و مرید که موجب آشکاری اسرار سلوک بر سالک می شود، به شیردادن مادری به فرزند نوزاد خویش تشبیه شده است.

پس از نظر مولانا «مادر سرچشمه ی هستی و انگیزه برای زندگی است که بدون او هیچ موجودی پا به عرصه ی وجود نمی گذارد و باز بدون او انسان به عاطفه ی ناب انسانی دست نمی یابد».

(یزدانی، ۱۳۷۸: ۹۶)

گاهی اوقات، مولانا تصویری برخلاف آنکه مادر را سرشار از اغماض در فرستادن کودک به مدرسه می دانست، ارائه می دهد. چنانچه تصویری مادری را به نمایش می گذارد که مظهر عقل است، او در کنار آزادی که از نشتر حجام به فرزندش می رسد شادمان است؛ زیرا آگاهانه می داند که کودکش سلامتی خویش را در می یابد:

بچه می لرزد از آن نیش حجام
مادر مشفق در آن غم شادکام
(مولوی، ۱۳۷۴: ۲۳)

بدین ترتیب مولانا نقش تعلیمی و بسیار مهمی را در بردوش مادر قرار داده است.

مولانا در مورد مادر و جایگاه آن، مطالبی هدفمند را در لابه لای ابیات مثنوی معنوی مزین نموده است. به نظر مولانا خداوند در سینه ی مادر چشمه های جوشان از مهر و محبت بنا کرده است تا او چنین نعمتی را به فرزندش ارزانی دارد. زادن کودکان که همراه درد و رنج است، ولی یک مادر بخاطر بوجود آوردن و هستی بخشیدن به طفل آن را تحمل می کند:

تا نگیرد مادران را درد زه
قالبه گوید که زن را درد نیست
طفل در زادن نیابد هیچ ره
درد باید درد کودک را رهیست
(همان، ۱۳۷۴: ۲۷۹)

از نظر مولانا دانستن و پی بردن به اسرار حق نیز، درد می خواهد و مرشد مانند قالبه ای از آن باخبر است. پس مولانا براین عقیده استوار است که مهربانی مادر و لطف او به فرزند را خداوند بوجود آورده است:

حق هزاران صنعت و فن ساختست
پس حق سابق از مادر بود
تا که مادر برتر مهر انداختست
هر که آن حق را نداند، خر بود
آن که مادر آفرید و ضرع و شیر
با پدر کردش قرین آن خود مگیر
(همان، ۱۳۷۴: ۳۲۸)

پس نتیجه می گیریم از نظر مولانا، عشق عالم گیر در اثر مولانا با نماد مادر بیان می شود.

اینجا عشق است که مادری فرزندان خود را زیر بال و پر خود می گیرد و به رسیدگی از آنان می پردازد؛ و اینجاست که مولانا تاکید دارد و تلاش می کند که بگوید چه کسی است که دوست نداشته باشد از سینه رحمت الهی و عشق مادری ننوشد و سیراب نشود؟ پس از نظر مولانا عشق یا رحمت، همچون مادری مهربان و نوازشگر در نظر گرفته شده است.

نتیجه گیری

در این مقاله بازتاب نگاه عرفی و شخصی مولانا در مثنوی نسبت به زنان و میزان تاثیرپذیری شخصیت زن در تفکر و اندیشه مولانا بررسی شده است. براساس نتایج این بررسی، مضمون حکایت های مثنوی، نشان دهنده شرایط و مناسبات اجتماعی، مسائل و ارزش های اخلاقی، سنت های مرسوم زمانه و مشکلات و کژتابی های اجتماعی از قبیل اختلاف طبقاتی، فساد اجتماعی و اخلاقی، جهل و ناآگاهی، تعصب و ...؛ که به شیوه ای روایی و ساده بیان شده، تصویری مستندوار از جامعه ی زمان شاعر را نشان می دهد. با توجه به این در مثنوی مولانا، حکایت هایی با محوریت زن وجود دارد که دو سویه بودن تفکر و اندیشه شاعر را نشان می دهد. به نظر می رسد که مولانا به قصد ایجاد فضایی امن برای زنان، با بیان حکایت هایی در بدگویی و تحقیر آنها کوشیده است تا از اشتیاقی که برای زنان در جامعه وجود داشته بکاهد. از سوی دیگر مولانا به جنبه های مثبت و شخصیت زن از جمله عشق، ازدواج، نقش مادری در ضمن حکایت ها اشاره کرده است. می توان نتیجه گرفت که دوگانگی نگرش مولوی به زن در مثنوی حاصل نگاه معلمی و واعظ و عارف عاشق است که ریشه در عوامل مختلفی چون فرهنگ جامعه مرد برتر، سنت های فرهنگی، نوشته های پیشینیان در کتابهای تعلیمی - اخلاقی و شخصیت شاعر دارد. گاهی زن در اشعار مولانا تنها به صورت رمز و تمثیلی برای درک بهتر پیام در نقش های نمادین پست آورده می شود که با حضورش می توان مفاهیم اخلاقی بزرگ را پند گرفت. به هر حال زن در آثار مولانا به ویژه مثنوی پلی است از عشق مجازی به عشق حقیقی و نمایشگر جلوه ی جمال و جلال حق تعالی است که مقصود او را از خلقت زن بیان می دارد، به گونه ای که مولانا زنان را همواره ارزش می نهاده است.

منابع و مأخذ

۱. بولن، شینودا. (۱۳۷۳). نمادهای اسطوره ای و روان شناسی زنان. ترجمه ی آذر یوسفی. چاپ اول. تهران: روشنگران.
۲. حق شناس. سیدحسین. (۱۳۸۸). بشنوازی، شرحی بر حکایت های مثنوی. جلد دوم. چاپ اول. تهران: رسالت یعقوبی.
۳. خاقانی، علی. (۱۳۷۶). زن از نگاه شاعر. چاپ اول. تهران: ندای فرهنگ.
۴. دین لوئیس، فرانکلین. (۱۳۹۰). مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب. ترجمه ی حسن لاهوتی. چاپ چهارم، تهران: نامک.
۵. زرین کوب، غلامحسین. (۱۳۸۸). سرنی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی. جلد اول. چاپ دوازدهم، تهران: علمی.
۶. زمانی، کریم. (۱۳۸۷). شرح جامع مثنوی معنوی. جلد چهارم. چاپ شانزدهم. تهران: اطلاعات.
۷. زمانی، کریم. (۱۳۸۹). میناگر عشق، شرح موضوعی مثنوی معنوی. چاپ هشتم. تهران: نی.
۸. سلطان ولد. (۱۳۸۹). ابتدای نامه. به تصحیح و تنقیح محمدعلی موحد- علیرضا حیدری. چاپ اول. تهران: نیل
۹. شمیل، آنه ماری. (۱۳۸۱). زن در عرفان و تصوف اسلامی. ترجمه ی فریده مهدوی دامغانی. چاپ دوم، تهران: تیر.
۱۰. طهماسبی، فرهاد. «بازتاب مسائل اجتماعی - فرهنگی در مثنوی معنوی مولانا». پژوهش نامه ی فرهنگ و ادب، دوره ی پنجم و ششم. شماره ی ۹. سال ۱۳۸۹: صص ۲۸۹-۲۷۱
۱۱. علوی، سیدعلیرضا. (۱۳۸۹). فرهنگ مثنوی. چاپ اول، تهران: علمی.
۱۲. کراچی، روح انگیز. «تاملی بر جایگاه زن در اندیشه ی مولوی از منظر جامعه شناسی در ادبیات» مجله ی جامعه پژوهی فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال پنجم. شماره چهارم. زمستان ۱۳۹۳، صص ۱۰۶-۸۹

۱۳. گرین، ویلفرد؛ لیبرال، مورگان؛ یلنیگهم، جان، (۱۳۸۳). مبانی نقد ادبی. ترجمه ی فرزانه طاهری، چاپ سوم. تهران: نیلوفر.
۱۴. گولپینارلی، عبدالباقی. (۱۳۸۲). مولویّه پس از مولانا. ترجمه ی توفیق ه. سبحانی. چاپ اول. تهران: علمی.
۱۵. لاهیجی، شهلا. (۱۳۷۱). شناخت هویت زن ایرانی در گستره پیش تاریخ و تاریخ. چاپ اول، تهران: روشنگران.
۱۶. مطهری، مرتضی. (۱۳۶۹). نظام حقوق زن در اسلام. تهران: صدرا.
۱۷. مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۴). مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد نیکلسن. چاپ ششم. تهران: علمی.
۱۸. مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۸). فیه مافیه. به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. چاپ اول. تهران: علمی.
۱۹. همایی، جلال الدین. (۱۳۶۹). مولوی نامه، مولوی چه می گوید؟ جلد دوم. چاپ هفتم. تهران: هما.
۲۰. یزدانی، زینب. (۱۳۸۸). زن در شعر فارسی دیروز، امروز. چاپ اول. تهران: فردوس.

An Analysis of the Impact of Woman's Personality on Rumi's Thoughts

Hadi Abbas Nezhad Khorasani ¹, Hossein Mansourian ²

1 - Ph.D. Student of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Qaem Shahr Branch

2 - Ph.D. in Persian Language and Literature and Associate Professor of Islamic Azad University, Qaem Shahr Branch

Abstract

Rumi is a mystic whose social poems have a close relationship with the environment around him. Since the audience of his poems is the people of society, therefore, due to their understanding and insight, and for better induction, some of the insights and thoughts on women in his spiritual Masnavi have been reflected. Rumi's view of a woman is a relative and two-sided look. Sometimes a woman in her works is a bridge between virtual love and true love, and the display of the beauty of beauty and the glory of God, which truly expresses the meaning of her creation of woman, in the way that she has always sanctified women in her private life. Sometimes the woman in her poetry is just a cipher and an allegory for a better understanding of the message in the symbolic roles of the post, which can be understood with the presence of great ethical concepts. The author of this article has tried to analyze Mowlana's special attention to other aspects of woman's personality, including: soul, love, marriage, mother's role and its impact on her thoughts and thoughts.

Keywords: Woman, Personality, Maulana, Review
